جوانان, بينش ها, گرايش ها(3)

الگوى شايسته براى ما جوانان

احمد لقمانى

نسيم صبح سعادت! بدان نشان كه تو دانى

گذر به كوى فلان كن در آن زمان كه تو دانى

من اين دو حرف نبشتم چنانكه غير ندانست

تو هم ز روى كرامت, چنان بخوان كه تو دانى(1)

نخستين بخش اين نوشتار, با عنوان ((جوان كيست؟ و جوانى چيست؟)) آغاز شد. در آن, سخن از جوان و جوانى را همانند حضور در هواى صبحگاهى و احساس طراوت و پاكى دانستيم و جوانان را افرادى پرهيجان, با نشاط, سرزنده, لبريز از لذت و شادى و شادمانى بيان نموديم. شايستگى ها و ويژگيهاى دوران نوجوانى و جوانى, بخش ديگر سخن ما بود و رازها و نيازها, قسمت بعدى كه در آن, جلوه هاى جسمانى, روحانى, اجتماعى, خانوادگى و تحصيلى جوانان تشريح شد و در پى آن, سخنان گران سنگ مقام والاى رهبرى حضرت آيت الله خامنه اى مطرح گرديد و در پايان, با بحثى شايسته به نام جوان و جوانى در دو آينه, از ديدگاه ارزشمند و عالمانه استاد شهيد مطهرى(ره) به خوبى آگاه شديم.

اينك كه توفيق نشستى ديگر براى گفتگويى صميمانه فراهم شده است, بحث خود را با يكديگر درباره الگوهاى جوانان, ويژگى ها و شايستگى هاى آن پى مى گيريم و به دنبال آن, نگاهى به صفات, كمالات و ارزش هاى يكى از بهترين بندگان خداوند مى اندازيم. به صفاتى كه هر يك از ما بايد خود را بدانها زينت دهيم باشد تا نسيم سخنان و عطر روح پرور آن گل ((محمدى)) همراهمان گردد و رواق وجودمان را خوشبوتر سازد.

جوان; تقليد, هويت, شخصيت

نوباوگى و طفوليت, دورانى است كه هر يك از ما به حمايت و مواظبت بسيارى نيازمنديم, تا سخن گفتن و راه رفتن را بياموزيم و پس از چندى, با كارهاى شيرين و دلرباى خود, توجه ديگران را جلب كنيم. اين ايام, دوران بسيار سختى براى پدران و مادران و يا مربيان است; به گونه اى كه پاره اى از روانشناسان, ارتباط برقرار كردن با كودك خردسال و شيرخواره را نوعى هنر ناميده اند; زيرا قوه استدلال و گويايى طفل به مرحله رشد واقعى نرسيده و او از شيوه بيان خواسته ها و مشكلات خود عاجز است.(2)

كودكى و شروع آموزش در مهد و مدرسه, با ويژگى هاى خاص خود همانند دوست يابى, برخورد با معلم, سختى هاى دورى از پدر و مادر و گاه منزوى شدن از ديگران همراه است و دوره نوجوانى كه اصطكاك هاى روحى ـ روانى, سنگلاخ هاى فكرى ـ عقيدتى و تعارض هاى فاميلى ـ خانوادگى فراوانى در آن به چشم مى خورد, مرحله اى مقدماتى و بنيادين براى جوانى هر يك از ماست و نشيب و فراز بسيارى با خود دارد و آن گاه كه به دنياى رويايى و پر جاذبه جوانى وارد شديم(3), شوق شهرت و علاقه به معروفيت در بين نزديكان و اطرافيان به سوى ما هجوم مىآورد و راه هاى گوناگونى را برابر نگاه انديشه مان مى گشايد. تقليد از چهره هاى مشهور و الگوهاى پر جاذبه سينما و تلويزيون, جلوه اى از اين عطش درونى است كه گاه در لباس, زمانى در آراستن موى خود و موقعى در عبارت و الفاظى كه هر روز با آن زندگى مى كنيم, تجلى مى يابد. شعله ور شدن اين شوق, بدانجا مى انجامد كه در پى راه هايى براى هنر پيشگى, خوانندگى, گويندگى و يا عضويت در تيم هاى ورزشى مشهور مى رويم تا شايد نام و ياد ما و چهره و تصوير ما, در روزنامه ها و مجلات نمايان شود و سخنى هر چند كوتاه, از شخصيت ما در راديو و تلويزيون مطرح گردد و سرانجام با سفرهاى متعدد خارجى بتوانيم به طور شايسته, شخصيت بزرگ و ارزشمندى بيابيم.

دانشمند برجسته, مرحوم شيخ بهايى, براى هر انسان پنج دوره را ترسيم مى كند و با استناد به آيه قرآن يكايك آنها را به طور شيوا و زيبا اينگونه بيان مى نمايد:

مراحل حيات و عمر هر انسانى از آغاز تا پايان به دنبال هم بوده و در پنج مرحله سپرى مى شود: نخست دوران كودكى است كه همه ما به بازى و رسيدن به فرضى خيالى علاقه اى وافر داريم (لعب). هنگامى كه به مرحله بلوغ پاى گذارديم, شيفته سرگرمى (لهو) و عنوان هاى دلربا و پرجاذبه مى شويم, پس از اين دوران, آراستن خود, استفاده از لباس هاى شيك و زيبا و بهره گيرى از وسايل چشمگير كننده ظاهر خود (زينه) را سرلوحه كارهاى خود قرار مى دهيم, گاه خانه اى شيك تهيه مى كنيم. زمانى ماشين زيبايى سوار مى شويم و همواره به آرايش و جلب توجه خود مى افزاييم.

آن هنگام كه به سن كهولت رسيديم, هيچ يك از اينها ما را ارضإ نمى كند, در اين دوران, به فكر افتخار و تفاخر به فاميل, اقوام و خويشاوندان ـ حسب و نسب ـ هستيم (تفاخر بينكم) و چون سالخورده شديم, تمامى كوشش و تلاشمان در بيشتر كردن اموال, زياد نمودن و جلوه دادن اولاد و فرزندان مى شود (و تكاثر فى الاموال و الاولاد), تا بدين وسيله بر عظمت و ارزش خود بيفزاييم.(4) حقيقتى كه قرآن در آيه 20 سوره حديد بدينگونه بيان مى كند:

((اعلموا انما الحيوه الدنيا لعب و لهو و زينه و تفاخر بينكم و تكاثر فى الاموال و الاولاد))(5)

(بدانيد كه زندگى دنيا, در حقيقت, بازى و سرگرمى و آرايش و فخرفروشى شما به يكديگر و فزون جويى در اموال و فرزندان است.)

پروردگار متعال در پى اين مراحل, كار دلدادگان به زيبايى ها و دلربايى هاى دنيا را همانند شيفتگان سبزى و خرمى كشتزارى مثال زده كه صاحبان مزرعه را به شگفتى و تعجب وا مى دارد, اما ديرى نمى پايد كه آن زيباييها به خشكى گراييده و خاشاكى بى مقدار مى شود.(6) پس بياييم خواهش هاى نفسانى را با ارزش هاى انسانى همراه كنيم و نيازهاى جوانى را بدون تسخير مرزهاى الهى جوابگو باشيم. به نيروهاى نهفته و ظرفيت هاى شايسته اى كه در وجودمان حضور دارند, به خوبى بپردازيم و هر يك را در راه هموار رشد و بالندگى هدايت نماييم كه در غير اين صورت, تند بادهاى بى هويتى و تاريكى هاى خود فراموشى ما را به تقليد از بيگانگان سوق مى دهد. در پى آن گنجينه هاى فكرى ـ فرهنگى و ذخاير پربهاى مردمى ـ ملى خود را فراموش مى كنيم و جان و دل به دشمن و آداب و رسوم و فرهنگ پيشنهادى او مى سپاريم.

پىآمد شوم و زيان بار تقليد و دلدادگى, زمينه ساز سلطه روحى ـ روانى دشمن بر پيكره وجود هر يك از ما شده و تهاجمى آرام, با نيروهاى ناپيدا فراهم مى كند. تهاجمى كه بدون ساز و برگ نظامى انجام مى شود و شيفتگان بى هويتى را سربازى لايق و شايسته براى دست يابى استكبار به اهداف خود مى سازد كه گاه خدمتگزارى خود را در آرايش مو, زمانى در پوشيدن لباس و موقعى در تيپ و قيافه هاى گوناگون و يا ايجاد زلزله در باورهاى مذهبى خود و ديگران مى سازد.

در اين سياست, استكبار كه چندى است بدان مى پردازد, مرزهاى فكرى - عقيدتى انسان ها بدون هيچ گونه درگيرى فتح مى شود و تهاجم دشمن به دور از نيروهاى آنان انجام مى پذيرد; به گونه اى كه گاه دشمن در خانه هر يك از ما نيروهاى خود را پياده مى كند و با ماهواره, اينترنت و برنامه هاى متنوع كامپيوترى, سلاح هاى آتشين و مرگبار روحى ـ روانى خويش را گسيل مى دارد.

ما جوانان با اين هجوم پنهان, دو گونه برخورد مى كنيم, برخى با بصيرت, بينش و بيدارى خود شيوه هاى دشمنى را مى يابند و با نگاه دانش و آگاهى و استفاده از خردورزان انديشمند پى به نقشه هاى شوم آنان مى برند. ژرف انديشى در سخنان رهبران فكرى ـ فرهنگى جامعه را سرلوحه كار خود قرار مى دهند و از اين ميان, در عبارات و هشدارهاى مقام والاى رهبرى با حساسيت و دقت هر چه تمامتر مى نگرند. افزون بر آن, ره توشه هاى علمى بسيارى با مطالعات خود تهيه مى كنند و تمامى تلاش خود را در راه به دست آوردن مشعل هاى روشنى بخش در راه بينش آفرينى و دانش افروزى صرف مى كنند. اما گروهى ديگر از جوانان ما, خود را از زلال ناب و سرچشمه پاك نهفته در باروهاى فرهنگى و دينى دور نگه داشته و با چنين غفلت تلخ و اندوهبارى, با اصطلاحات بيگانه سخن مى گويند و آداب و رسوم آنان را در مسير زندگى خود پياده مى كنند. خواسته اى كه اسپنسر, فيلسوف معروف انگليسى, در سخنان خويش از اطرافيان خود درخواست نمود كه: ((اخلاق, آداب, زبان و تمدن خودتان را به اقوام و ممالك مورد علاقه تسلط خود بياموزيد و آنان را به حال خود واگذاريد كه هميشه از آن شما خواهند بود.))(7)

استعمارگران در دستور كار روشنفكران يا زيبا سخنان پرورش يافته, در آغوش استكبار اين وظيفه را مهم قلمداد كرده اند كه: ((بايد باورمنديهاى ناب مسلمانان را با ريشخند و شبهه زير سوال برد و تمامى آنان, بويژه جوانان مسلمان را به سرخوردگى, خود باختگى و غرب باورى كشانيد تا باور كنند كه همه رويدادها زير سر ديگران است و از ملت ما كارى بر نمىآيد.))(8)

((بايد پدران را از فرزندان جدا كنيم, تا آنان به پرورش پسران گردن ننهند و تربيتشان به دست ما بيفتد, ما الگوهاى شخصيتى برايشان مهيا كنيم و آنها را از عقيده و تربيت دينى و پيوستگى با عالمان دور نماييم.))(9)

بار ديگر از نواى ملكوتى و صداى آسمانى پير سفركرده و مراد خدايى خود, امام خمينى(ره) بهره مى بريم كه در آغازين ماه هاى پيروزى انقلاب, روشنگرانه فرمود:

((رإس همه اصلاحات, اصلاح فرهنگ و نجات جوان هاى ما از اين وابستگى به غرب است.. . . ما الان در همه چيز يك نوع وابستگى داريم كه بالاتر از همه, وابستگى افكار است. اين وابستگى سر منشإ همه وابستگى هاست كه ما داريم. اگر ما وابستگى فرهنگى داشته باشيم, دنبالش وابستگى اقتصادى هم هست, وابستگى اجتماعى و سياسى هم هست, همه اينها هست.))(10)

اينك كه در بهار عمرمان قرار داريم و در قدمگاه جوانى به سر مى بريم, با خود عهدى ناگسستنى ببنديم كه هيچگاه سراى عمرمان را محل رفت و آمد بيگانگان قرار ندهيم. مبادا آثار دست و پاى دشمن بر بلور وجودمان نمايان شود و با چشمانى بسته و قلبى مهر گشته, دل به گفتار بيگانگان و نقشه هاى نامحرمان ببريم كه در اين صورت, غير از پشيمانى, اندوه و حسرت نتيجه اى در انتظار تقليد كوركورانه و پيروى از الگوهاى ناپاك نصيبمان نخواهد شد. چيزى نمى گذرد كه با آهى از نهاد خود زمزمه مى كنيم:

اى جوانى اى دو قرن در دو روز

اى دو هفته آتش هفتاد سوز

اى مى سكر آفرين قى شده

اى بهار فرصت اما طى شده

اى تو لولاى درختان حيات

اى ميان هفت سين خاطرات

عزلت من در دل جمع من است

صحن مردم خلوت شمع من است(11)

الگوى شايسته براى ما جوانان

هر يك از مادر پى الگويى هستيم كه نخست هم سن و سالمان باشد و چون ما با توفان جوانى و فراز و نشيب حوادث آشنا باشد. معصوم نباشد تا بهتر و بيشتر شوق آشنايى با شيوه هاى زندگى و راه و رسم رويارويى با سختى ها و تلخى ها را داشته باشيم و نگوييم او با ما فرق دارد. و بدين سان از صحنه هاى مختلف حضور او سرمشق سازندگى نصيب خود كنيم. از اين رو, سراغ بانويى جوان و 28 ساله كه برخى وى را 18 ساله دانسته اند, مى رويم و دفتر زندگانى او را مى گشاييم. صحيفه صفات وى را با چشم دل مى نگريم. آرام آرام با او همدل و همراه مى شويم و فرازهاى فروزان رفتار و گفتار وى را مشعلى شعله ور در برابر خود مى كنيم:

او در ذيقعده سال 173 هجرى ديده به جهان گشود. نخست محبت پدر را از دو لب مبارك او احساس كرد و سپس با جملات زيباى اذان و اقامه, جرعه اى از كوثر توحيد و نبوت و جامى از زمزم ولايت نصيب خود ساخت.

به هنگام نامگذارى, پدر روشن ضمير او با شكوهى از معرفت و احترام, نام ((فاطمه)) را بر او نهاد تا نخستين برگ دفتر حيات دختر خويش را با نام دخت آفتاب و ياس ياسين آينه كارى كند و با چنين فال نيكى, عزيز دلبند او, زهرا صفت و فاطمه نسب باقى ماند.

آنگاه تربتى پاك و ملكوتى در كام او گذاشت تا ((حسينى)) باشد و حسينى بماند. مادر عزيز طفل كه ((فروزندگى ستاره)) وجودش بيشتر از پيش شده بود, به حق ((نجمه)) نام داشت.

او بانويى برجسته بود كه از شهر معروف ((مرسيه)) اسپانيا, يا بندر مرسى, در ساحل شرقى الجزاير و يا بندر معروف مارسى در جنوب فرانسه بود.(12)

روزهاى رشد و شكوفايى

عبادات پدر و طاعات مادر, تإثيرى به سزا در روح و روان فاطمه(عليهاالسلام) گذاشت. و زمزمه هاى عبوديت و بندگى در نيمه شب, بذر رويش ملكوتى در وجود حاصلخيز او افشاند.

دوران كودكى و نوجوانى او در حالى سپرى شد كه صوت قرآن صبحگاهى و زمزمه ذكر و تسبيح, در گوش او شنيده و نور آن در چشم او ديده مى شد; احكام الهى, هلال و حرام خداوندى و آشنايى با معارف دين, مجموعه آموزه هاى آسمانى بود كه فاطمه در گفتار و رفتار پدر و مادر مى ديد و مى شنيد و مىآموخت.

بهره هاى بسيار خواهر از وجود پرفيض برادر, راه رستگارى او را هموارتر مى ساخت و تإثيرپذيرى از خانه و خانواده را مفهوم و معنا مى بخشيد.

از اين رو, از دوران نوجوانى انس با آيات قرآن و لذت از معارف اهل بيت(عليهم السلام) با زندگى فاطمه عجين شده بود و هر روز كه مى گذشت, بر غناى معرفتى او افزوده مى شد. بدين خاطر, ادب و فروتنى, صفا و صميميت, شيرينى و دلنشينى خاصى به شيوه برخورد او بخشيده بود و همگان از نشست و برخاست با وى بهره معنوى مى بردند.(13)

ايام خجسته جوانى

فاطمه گرچه چون پدر و برادر معصوم نبود, اما همانند آنان و ديگر معصومان(عليهم السلام) برآن بود كه با كسب ((بينشى ناب)), ((حقايق هستى)) را درك و ((اسرار آفرينش)) را كسب كند و هرگز گوهر گرانمايه وجود خود را در فراز و نشيب هاى حوادث مادى زندگى غبار آلود نكند. از اين رو, فرصت هاى نوجوانى و جوانى خود را از دست نمى داد و بر آن بود كه شاخسار وجود خود را به گلبرگ هاى صفات حسنه بيارايد و از دروغ, غيبت و هر گونه معصيت دورى جويد و در مقابل, آداب و اخلاق الهى را از آيات قرآن و شيوه رفتار معصومان(عليهم السلام) به دست آورد. از اين رو بود كه وى را ((معصومه)) لقب دادند تا اسوه اى آسمانى براى همه جوانان گذشته, امروز و فردا باشد و همه بدانند, عصمت امرى جبرى از سوى خداوند نيست, بلكه فضيلتى افتخار آفرين و انتخابى است كه يكايك انسان ها قادر به آراستن خود بدان هستند.

فاطمه معصومه(عليهاالسلام) چون پدر, امام موسى بن جعفر(عليه السلام) و برادر على بن موسى الرضا(عليه السلام), وقارى افزون, دانشى چشمگير, كمالى والا و ادبى فراوان يافت و نگاه تمجيد و تحسين اطرافيان را به سوى خود جلب كرد.

داستان ديدار برخى اصحاب و دوستان امام هفتم(عليه السلام) از راه هاى دور و نزديك و كار شگفت دخت موسى بن جعفر(عليه السلام) ماجرايى ماندنى و ارزشمند بود كه براى هميشه شعاعى روشنى بخش در تاريخ يافت:

برخى از علاقه مندان اهل بيت(عليهم السلام) از شهر و ديار خود به قصد ديدار با پيشوا و امام خويش به سوى مدينه حركت كردند تا به زيارت آن حضرت نائل شوند و پرسش هاى خود را از آن امام جويا شوند.

پس از ورود و زيارت مرقد پاك رسول خدا(صلى الله عليه و اله) و قبور ائمه بقيع(عليهم السلام) به سوى بيت امام موسى بن جعفر(عليه السلام) شتافتند, اما ديرى نپاييد كه متوجه شدند, امام به مسافرت رفته است. پرسش هاى خويش را نوشتند و به دخت عزيز آن حضرت دادند.

روز بعد كه قصد بازگشت به ديار خويش داشتند, به خانه امام مراجعه كردند, در حالى كه حضرت از مسافرت بازنگشته بود. از اين رو, پرسش هاى خود را مطالبه كردند تا در سفر بعدى با امام خود مطرح كنند, اما پاسخ يكايك سوالات را از سوى دخت فرزانه حضرت مشاهده كردند. ناگهان گل خنده هاى شادى و شادمانى بر چهره شيعيان نشست و با روانى خشنود به سوى شهر خود روانه شدند.

اما نيت پاك و طينت تابناك آنان, توفيق از دست رفته را بدانان بازگرداند و غبار غم حسرت محروميت از ديدار امام والا مقام را زدود; زيرا در بين راه چهره به نور نشسته امام موسى بن جعفر را مشاهده كردند و به زيارت ايشان نائل شدند. زائران حضرت لب به بيان ماجراى خود در مدينه گشودند و از ابتكار ارزشمند فاطمه معصومه(عليهاالسلام) سخن گفتند.

حضرت با نگاه شيرين و تبسم مهر آفرين خويش, خرسندى بسيارى بدانان بخشيد و خستگى راه را از وجودشان بر طرف ساخت. سپس پرسش آنها و پاسخ دختر خود را گرفت و مطالعه فرمود. پس از لحظاتى اندك, نگاهى از سر رضايت و صميميت به اطراف نمود و سه بار فرمود: ((فداها ابوها)); پدرش به فدايش باد.(14)

گلواژه هاى معرفت

حضرت معصومه(عليهاالسلام) زهرا صفت و مريمآسا خود را در معرض نسيم آيات نورانى قرآن و روايات روشنى بخش معصومان(عليهم السلام) گذارد و خود احاديث ناب و معرفت افروز از حضرت زهرا(عليهاالسلام) روايت كرد; سخنانى كه آسمان عظمت اين بانو موجب توجه محدثان و راويان شيعه و سنى بدانان شده است.

اينك كه در ساحل دانش اين پاك بانوى بزرگوار قرار داريم, با هم برخى از اين روايات را كه اين بانوى بزرگ نقل كرده است, مى خوانيم:

((الامن مات على حب آل محمد, مات شهيدا)); آگاه باشيد! كسى كه با محبت آل محمد بميرد, ((شهيد)) از دنيا رفته است.

... فاطمه زهرا(عليهاالسلام) به مردم مدينه مى فرمود:

إنسيتم قول رسول الله يوم غدير خم: ((من كنت مولاه فعلى مولاه))(15); آيا فراموش كرديد سخن رسول خدا را در روز غدير خم: ((كسى كه من مولاى او هستم, پس على هم مولاى اوست.))

آرى فاطمه معصومه(عليهاالسلام) همچون ياس خوشبوست كه در بوستان زهراى مرضيه(عليهاالسلام) روييد و از آبشار هدايت پدر و برادر خويش بهره هاى جاودان برد و به مقام والايى رسيد كه امام على بن موسى الرضا(عليه السلام) با بينش رضوى خويش درباره او فرمود: ((من زار المعصومه بقم كمن زارنى))(16); كسى كه (حضرت) معصومه را در قم زيارت كند, به سان كسى است كه مرا زيارت كرده است.

به يقين لقب ((معصومه)) از سوى امام والا گوهرى چون حضرت رضا(عليه السلام), بيانگر پرواها و پرهيزهاى پرارزشى است كه بانويى جوان, در هنگامه هاى زندگى داشته است و در حالى كه سن او بيش از بيست سال بوده است. به اين نشان چشمگير دست يافته است تا همه بدانيم راه رشد و شكوفايى در ايام جوانى براى شيفتگان پاكى و پرهيزكارى, باز و روشن است.

چنانكه لقب ((كريمه)) از سوى امام باقر يا حضرت صادق(عليهماالسلام) در روياى صادقى به پدر حضرت آيت الله نجفى مرعشى درباره اين بانوى با بصيرت بيان شده و مرقد پاك و پر نور وى جايگزين تربت مخفى حضرت زهرا(عليهاالسلام) معرفى گرديده است:

آن قبر كه در مدينه شد گم

پيدا شده در مدينه قم

افزون بر اين صفات, ((شفيعه)) بودن حضرت معصومه(عليهاالسلام), جلوه اى ديگر از شخصيت الهى آن بانوست كه امام صادق(عليه السلام) پيش از ميلاد او چنين فرمود: ((بانويى از فرزندان من به نام ((فاطمه)) در آنجا (قم) رحلت مى كند, كه با شفاعت او همه شيعيان ما وارد بهشت مى شوند.))

و امام هشتم(عليه السلام) در زيارتنامه آن ياس ياسين چنين فرمود:

((يا فاطمه اشفعى لى فى الجنه))(17); اى فاطمه! در بهشت براى من شفاعت كن.

و اينك پس از قرن هاى بسيار, افواج انسان هاى اميدوار از اطراف كشورهاى اسلامى, پروانه وار پيرامون تربت پاك آن حضرت به گردش درمىآيند و زبان التماس به شفاعت وى مى گشايند و مى گويند:

معصومه اى و فاطمه نام گرامى ات

اخت الرضا و دختر موسى بن جعفرى

مانند جد خويش تويى مهربان به خلق

چون جده ات شفيعه فرداى محشرى(18)

((طاهره)) لقبى ديگر از جلوه عظيم آن بانوست كه يادآور آينه تطهير و نشانگر صفاى باطن و قداست ذاتى آن حضرت است همان گونه كه ((تقيه)) طراوت روح و روان آن بانو را بيان مى كند و ((رضيه)) نشانگر مقام رضاى او از پروردگار متعال است. و يا ((نقيه)), ((حميده)), ((رشيده)), ((سيده)) و ((محدثه)) نام ها و لقب هايى است كه هر يك صحيفه اى از صفات درسآموز بانوى خوبيهاست.(19)

به يقين معرفت ما به اين بانوى بزرگ, بركاتى بى كران پديد مىآورد و امروز زودگذر ما را به فرداى جاودان متصل مى كند; چنانكه امام على بن موسى الرضا(عليه السلام) با اشاره بدان فرمود: ((من زارها عارفا بحقها فله الجنه))(20); هر كس او (فاطمه معصومه) را زيارت كند, در حالى كه عارف به حق او باشد, بهشت از آن او خواهد بود.

بى جهت نيست كه قم ((آشيانه آل محمد(صلى الله عليه واله) و پناهگاه شيعيان)) لقب يافته است و امام هفتم(عليه السلام) با چنين تدبيرى, آن را ديارى خواند كه خداوند شر دشمنان را از آن دور, و هر گونه بدى و پليدى را نسبت به آن جدا ساخت; امام صادق(عليه السلام) فرمود: ((از آنجا كه اهل قم با قائم آل محمد(صلى الله عليه واله) همراه مى شوند, با او قيام مى كنند. او را يارى كرده و استوار و پا برجا مى مانند, اين خطه را قم ناميده اند.))(21)

نيز آن حضرت ((مكه)) را حرم خدا ((مدينه)) را حرم رسول او ((كوفه)) را حرم اميرمومنان(عليه السلام) و ((قم)) حرم امامان و شيعيان آنان لقب داد(22) و بشارت بهشت به زائران قم و مرقد دخت عزيز خود را به همگان داد.

امام عزيز و راحل, خمينى والا مقام, تا واپسين لحظات عمر هماره قم را به ديده قداست مى نگريست, خود را ((قمى)) و اهل قم مى دانست و به قم افتخار مى كرد و اين شهر را مركز علم و تقوا, شهادت و شهامت مى شمرد كه اين فضايل ارجمند و عظيم از اين شهر به همه جهان صادر مى شود; عالمان قم را در دنيا نمونه و شهر قم را ((شهر حق)) معرفى فرمود كه بسان سدى آهنين, با دشمنان شيطان صفت مقابله مى كنند.(23)

ادامه دارد

پى نوشتها

1. ديوان حافظ, برگزيده اى از غزل 467.

2. دكتر عبدالله شفيع آبادى, فنون تربيت كودك, ص 14.

3. ر.ك: موريس دبس, مراحل تربيت, ترجمه: دكتر على محمد كاردان.

4. تفسير الميزان, ج19, ص339.

5. تفسير المعين, ص 540.

6. قرآن مجيد, ترجمه: دكتر فولادوند, ص540.

7. ر.ك: اسلام بر سر دو راهى, پاورقى, ص23.

8. نهضت امام خمينى(ره), ج3, ص15 تا 55.

9. دست هاى ناپيدا, (خاطرات سياسى مستر همفر), ترجمه: احسان نراقى, ص71.

10. سخنرانى حضرت امام خمينى(ره), 7/8/1358.

11. احمد عزيزى, كفش هاى مكاشفه, ص 29و33.

12. الغدير, ج1, ص197.

13. رياحين الشريعه, ج5, ص35.

14. مجالس المومنين, ج1, ص83.

15. الغدير, ج1, ص197.

16. رياحين الشريعه, ج5, ص40-30.

17. مفاتيح الجنان, زيارتنامه حضرت معصومه(ع).

18. على اكبر پيروى.

19. رياحين الشريعه, ج 5, ص 45-31.

20. جامع احاديث شيعه, ج 12, ص 617.

21. بحارالانوار, ج 60, ص 216.

22. همان, ج 102, ص 267.

23. صحيفه نور, ج60, ص219.